

السلام علیک یا ابوالفضل العباس

روز نهم محرم الحرام که معروف به روز تاسوعاست، روزی است که شمر بن ذی الجوشن با نامه ابن زیاد در باب قتل امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد و ابن سعد بر حسب آن نامه، مہیای قتل آنحضرت شد. لاجرم وقت عصر بود که لشکر خود را بانگ زد که : یا خیل الله اربکی و بالجنتہ ابشری.



روز نهم محرم الحرام که معروف به روز تاسوعاست، روزی است که شمر بن ذی الجوشن با نامه ابن زیاد در باب قتل امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد و ابن سعد بر حسب آن نامه، مہیای قتل آنحضرت شد. لاجرم وقت عصر بود که لشکر خود را بانگ زد که : یا خیل الله اربکی و بالجنتہ ابشری.

لشکر باطلیان او رو به سپاه سید الشهداء آمدند، در حالی که آن حضرت در پیش خیمه، شمشیر خود را در بر گرفته بود و سر بزانو نهاده بود و بخواب رفته بود. جناب زینب چون هیاهوی لشکر را شنید، به نزد برادر دوید، عرض کرد: برادر مگر صداهای لشکر را نمی شنوید که نزدیک شده اند. پس حضرت سر از زانو برداشت و خواهر را فرمود که ای خواهر اکنون رسول خدا را در خواب دیدم که بمن فرمود: تو بسوی من خواهی آمد.

حضرت زینب تا این خبر را شنید، شی ای بر صورت زد و واویلا گفت . حضرت فرمود که ای خواهر ویل و عذاب از برای تو نیست، صبر کن و ساکت باش ، خدا ترا رحمت کند.

پس جناب عباس را فرستاد تا تحقیق کند چه مطلب شده چون معلوم کرد که بنای قتل است ، آن شب را حضرت از ایشان مهلت خواست که قدری نماز و دعا و استغفار بجا آورد و بالجمله این روز، روز اندوه و حزن اهل بیت(ع) است.

شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: تاسوعا روزی بود که جناب حسین علیه السلام و اصحابش را در کربلا محاصره کردند و سپاه شام بر قتال آنحضرت اجتماع کردند و ابن مرجانه و عمر سعد خوشحال شدند به سبب کثرت سپاه و بسیاری لشکر که برای آنها جمع شده بود و حسین (ع) و اصحابش ضعیف شمرند و یقین کردند که یآوری از برای آن حضرت نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند نمود. پس فرمود پدرم : فدای آن ضعیف غریب.

امام صادق علیه السلام فرمودند: تاسوعا روزی بود که حسین علیه السلام و اصحابش را در کربلا محاصره کردند و سپاه شام بر قتل آن حضرت اجتماع نمودند، و پسر مرجانه و عمر سعد به خاطر کثرت سپاه و لشکری که برای آنها جمع شده بود خوشحال شدند، و آن حضرت و اصحابش را ضعیف شمرند و یقین کردند که یآوری از برای او نخواهد آمد و اهل عراق حضرتش را مدد نخواهند نمود.

در این روز شمر ملعون برای حضرت عباس علیه السلام و برادرانش امان نامه آورد. آن لعین خود را نزدیک خیام با جلالت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام رسانید و بانگ برآورد: «این بنو اختنا؟ (پسران خواهر ما کجایند؟) ولی آن بزرگواران جواب ندادند. امام حسین علیه السلام فرمودند: جواب او را بدهید اگر چه فاسق است.

حضرت عباس علیه السلام در جواب فرمودند: چه می گویی؟ شمر گفت: من از جانب امیر برای شما امان نامه آورده ام. شما خود را به خاطر حسین علیه السلام به کشتن ندهید. حضرت عباس علیه السلام با صدای بلند فرمود: «لعنت خدا بر تو و امیر تو (و برامان تو) باد. ما را امان میدهید در حالی که پسر رسول خدا را امان نباشد؟»

در عصر تاسوعا امام علیه السلام برای به تعویق انداختن جنگ یک شب دیگر مهلت گرفتند. چون عمر سعد لشکر را آماده جنگ با امام علیه السلام نمود و معلوم شد که قصد جنگ دارد، حضرت به برادرش عباس علیه السلام فرمود تا یک شب دیگر مهلت بگیرد. آنها ابتدا قبول نکردند، ولی بعد قبول نمودند که شبی را صبر کنند. در این روز لشکر مجهزی به دستور ابن زیاد از کوفه وارد کربلا شد، و شمر نامه ابن زیاد را آورد. در عصر این روز امام حسین علیه السلام در جمع یاران خطبه ای قرائت فرمودند، و اصحاب اعلام وفاداری نمودند.

در روز نهم سوگواران حسینی به احترام مقام شامخ و والای قمر منیر بنی هاشم به سوگ عباس(ع) می نشینند.

حضرت عباس (ع) در سال 26 هجری قمری، پا به عرصه گیتی نهاد. مادر گرامیش فاطمه، دخت حزام بن خالد بن ربیعہ بن عامر کلبی

و کنیه اش (ام البنین) بود. چند سال پس از شهادت حضرت فاطمه (س) بود، که امیرالمومنین از برادرش عقیل، که به اصل و نسب قبایل آگاه بود، درخواست کرد زنی را از دودمانی شجاع برای او خواستگاری کند و عقیل، فاطمه کلابیه (ام البنین) را برای آن حضرت خواستگاری کرد و ازدواج صورت گرفت.

امیرالمومنین (ع) از این بانوی گرامی، صاحب چهار پسر به نامهای عباس، عثمان، جعفر و عبدالله شد.

عباس (ع) از برادران دیگرش بزرگتر بود و هر چهار برادر به امام خویش، حسین (ع) وفادار بودند و در روز عاشورا در راه آن امام جان خود را نثار کردند. ارادت قلبی ام البنین (س) به خاندان پیامبر (ص) آنقدر بود که امام حسین (ع) را از فرزندان خود بیشتر دوست می داشت؛ بطوری که وقتی به این بانوی گرامی خبر شهادت چهار فرزندش را دادند فرمود: مرا از حال حسین (ع) باخبر سازید و چون خبر شهادت امام حسین (ع) به او داده شد، فرمود رگهای قلبم گسسته شد، اولادم و هر چه زیر این آسمان کبود است، فدای امام حسین (ع).

در مورد حضرت عباس (ع) نقل شده است که فرموده اند: زق العلم زقا، یعنی همان طور که پرندۀ به جوجه خود مستقیماً غذا می دهد، اهل بیت (ع) نیز مستقیماً به آن حضرت علوم و اسرار را آموختند.

علامه محقق، شیخ عبدالله ممقانی، در کتاب نفیس تنقیح المقال، در مورد مقام علمی و معنوی ایشان گفته است: آن جناب از فرزندان فقیه و دانشمندان ائمه (ع) و شخصیتی عادل، مورد اعتماد، با تقوا و پاک بود.

در شب عاشورا، وقتی دشمن در مقابل کاروان امام حسین (ع) حاضر شد و درراس آنها عمر بن سعد شروع به داد و فریاد کرد، امام حسین (ع) به حضرت عباس (ع) فرمود: برادر جان، جانم به فدایت، سوار مرکب شو و نزد این قوم برو و از ایشان سوال کن که به چه منظور آمده اند و چه می خواهند.

در این ماجرا دو نکته مهم وجود دارد یکی آنکه امام به حضرت عباس می فرماید: من فدایت شوم. این عبارت دلالت بر عظمت شخصیت عباس (ع) دارد، زیرا امام معصوم العیاذ بالله سخنی بی مورد و گزاف نمی گوید و نکته دوم آنکه، حضرت به عنوان نماینده خود عباس (ع) را به اردوی دشمن می فرستد.

امام زمان (ع)، در قسمتی از زیارتنامه ای که برای شهدای کربلا ایراد کردند، حضرت عباس (ع) را چنین مورد خطاب قرار می دهند: السلام علی ابی الفضل العباس بن امیرالمومنین المواسی احاه بنفسه، الاخذ لغده من امسه، الفادی له، الوافی الساعی الیه بمائه، المقطوعه یداه لعن الله قاتله یزید بن الرقاد الجهنی و حکیم بن طفیل الطائی.

امام زین العابدین (ع) فرمود: خداوند حضرت عباس (ع) را رحمت کند که به حق ایثار کرد و امتحان شد و جان خود را فدای برادرش کرد تا آنکه دو دستش قطع شد. لذا خداوند عزوجل در عوض، دو بال به او عطا کرد تا همراه ملائکه در بهشت پرواز کند، همان طور که به جعفر بن ابی طالب (ع) هم دو بال عطا فرمود و به تحقیق، حضرت عباس (ع) نزد پروردگار مقام و منزلتی دارد که روز قیامت همه شهدا به آن مقام و منزلت غبطه می خورند.

القاب تابناک حضرت ابوالفضل العباس (ع)

1. عباس

عباس در لغت، به معنای شیر بیشه، شیری که شیران از او بگریزند است.

2. قمر بنی هاشم

بهره مندی بسیار عباس از جمال و جلال و سیمای سپید و زیبا و سیرت سبز و نورانی، زمینه ساز این لقب است.

3. باب الحوائج

کریمی از دودمان کریمان که چون حاجتمندی سوی او روی کند، خواسته هایش را برآورده می سازد.

4. طیار

بیانگر مقام و عظمت حضرت عباس (ع) در فضای عالم قدس و بهشت جاودان است.

5. الشهید

شهادت، که نشان نمایان ابوالفضل (ع) است و در چهره حیات او درخشندگی بسیار دارد، زمینه ساز این لقب است.

دلاوری عباس در صحنه های حیرت آور آب‌رسانی به تشنگان، سبب این لقب شد.

7. عبد صالح

لقبی که حضرت صادق(ع) در زیارت عموی گرانقدرش بدان اشاره دارد:
السلام عليك ايها العبد الصالح. سلام بر تو، ای بنده صالح خدا.

8. سپه سالار

صاحب لواء یا سپه سالار لقب بزرگترین شخصیت نظامی است و عباس در روز عاشورا این لقب را از آن خود ساخت.

9. پرچمدار و علمدار

یادآور دلاوی و حفظ لشکر در برابر دشمن است. علمداری عباس(ع) این لقب را برایش به ارمغان آورد.

10. ابوقریه (صاحب مشک)، عمید (یاور دین خدا)، سفیر (نماینده حجت خدا)، صابر (شکیبا)، محتسب (به حساب خدا گذارنده تلاشها)، مواسی (جانباز و مدافع حق)، مستعجل (تلاشگری مهربان در برآوردن حاجات دیگران) و ... از دیگر لقبهای ابوالفضل است.

به نقل منتهی الامال اولین کسی که از خاندان پیغمبر شهید شد، حضرت علی اکبر و آخرینشان قمر منیر بنی هاشم بود. به خدمت امام(ع) رسید و عرض کرد: برادر جان! به من اجازه بدهید به میدان بروم که خیلی از این زندگی ناراحت هستم.

ابوالفضل العباس سه برادر کوچکترش را قبل از خودش فرستاد، گفت: بروید برادران! من می‌خواهم اجر مصیبت برادرم را برده باشم. می‌خواست مطمئن شود که برادران مادری‌اش حتما قبل از او شهید شده‌اند و بعد به آنها ملحق بشود.

بنا بر این ام البنین است و چهار پسر، ولی ام البنین در کربلا نیست، در مدینه است. آنان که در مدینه بودند از سرنوشت کربلا بی خبر بودند. به این زن، مادر این چند پسر که تمام زندگی و هستی‌اش همین چهار پسر بود، خبر رسید که هر چهار پسر تو در کربلا شهید شده‌اند. البته این زن زن کامله‌ای بود. گاهی می‌آمد در سر راه کوفه به مدینه می‌نشست و شروع به نوحه سرایی برای فرزندان می‌کرد. تاریخ نوشته است که این زن خودش يك وسیله تبلیغ علیه دستگاه بنی امیه بود. هر کس که می‌آمد از آنجا عبور کند متوقف می‌شد و اشک می‌ریخت. مروان حکم که يك وقتی حاکم مدینه بوده و از آن دشمنان عجیب اهل بیت است، هر وقت می‌آمد از آنجا عبور کند بی اختیار می‌نشست و با گریه این زن می‌گریست. این زن اشعاری دارد و در یکی از آنها می‌گوید:

لا تدعونی ویک ام البنین

تذکرینی بلیوث العربین

کانت بنون لی ادعی بهم

و الیوم اصبحت و لا من بنین

مخاطب را يك زن قرار داده، می‌گوید: ای زن، ای خواهر! تا به حال اگر مرا ام البنین می‌نامیدی، بعد از این دیگر ام البنین نگو، چون این کلمه خاطرات مرا تجدید می‌کند، مرا به یاد فرزندانم می‌اندازد، دیگر بعد از این مرا به این اسم نخوانید، بله، در گذشته من پسرانی داشتم ولی حالا که هیچیک از آنها نیستند.

پرسیده بود که پسر من، عباس شجاع و دلاور من چگونه شهید شد؟ دلاوری حضرت ابوالفضل العباس از مسلمات و قطعیات تاریخ است. او فوق العاده زیبا بوده است که در کوچکی به او می‌گفتند قمر بنی هاشم، ماه بنی هاشم. در میان بنی هاشم می‌درخشیده است. اندامش بسیار رشید بوده که بعضی از مورخین معتبر نوشته‌اند هنگامی که سوار بر اسب می‌شد، وقتی پاهایش را از رکاب بیرون می‌آورد، سر انگشتانش زمین را خط می‌کشید.

بازوها بسیار قوی و بلند، سینه بسیار پهن. می‌گفت که پسرش به این آسانی کشته نمی‌شد. از دیگران پرسیده بود که پسر من را چگونه کشتند؟ به او گفته بودند که اول دست‌هایش را قطع کردند و بعد به چه وضعی او را کشتند. آن وقت در این مورد مرثیه‌ای گفت.

می‌گفت: ای چشمی که در کربلا بودی، ای انسانی که در صحنه کربلا بودی آن زمانی که پسر من عباس را دیدی که بر جماعت شغالان حمله کرد و افراد دشمن مانند شغال از جلوی پسر من فرار می‌کردند. پسران علی پشت سرش ایستاده بودند و مانند شیر بعد از شیر،

پشت پسر را داشتند. وای بر من! به من گفته‌اند که بر شیر بچه تو عمود آهنین فرود آوردند. عباس جانم، پسر جانم! من خودم می‌دانم که اگر تو دست در بدن می‌داشتی، احدی جرات نزدیک شدن به تو را نداشت.

ای ز صهبای حسینی سرمست دستگیر همه عالم بی‌دست
ما همه دست بدامان توایم میزبان غم و میهمان توایم
ای علمدار سپه کو علمت علم و دست زبازو قلمت

چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی‌خیزی حسین آمد به بالین تو از جابر نمی‌خیزی
نماز ظهر را باهم ادا کردیم در مقتل شده وقت نماز عصر آیا بر نمی‌خیزی
منم تنهای تنها و عزیزانم به خون غلطان چرا بر یاری فرزند زهرا بر نمی‌خیزی
جمال حق ز سر تا پا است عباس به یکتائی قسم یکتاست عباس
شب عشاق را تا صبح محشر چراغ روشن دلهاست عباس
خدا داند که از روز ولادت امام خویش را میخواست عباس
اگر چه زاده ام البنین است ولیکن مادرش زهراست عباس

خیمه‌ای مخصوص مشک‌های آب بود، حضرت ابوالفضل داخل آن خیمه شد، دید اطفال آن مشک‌های خالی را برداشته و شکم‌های خود را بر مشک‌های نمودار می‌گذاشتند بلکه از عطش آنها کاسته شود، به آنها فرمود: «#نور دیدگانم صبر کنید اکنون می‌روم و برای شما آب می‌آورم». در همین هنگام سوار بر اسب شد و نیزه و مشک خود را برداشت و به سوی فرات رهسپار گردید. آری عباس علیه السلام مشک را پر از آب کرد، ولی از آب نیاشامید و به خود خطاب کرد.

گفت: یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون و تشریین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی

«#ای نفس! بعد از حسین، زندگی تو ارزش ندارد، و نباید بعد از او باقی بمانی، این حسین است که لب تشنه و در خطر مرگ قرار دارد می‌خواهی آب گوارا و خنک بیاشامی، سوگند به خدا دین من اجازه چنین کاری را نمی‌دهد».

و به نقل بعضی، فرمود: به خدا قسم لب به آب نمی‌زنم در حالی که آقایم حسین علیه السلام تشنه باشد.
«#والله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشان»

عقل می‌گوید: آب بیاشام تا نیرو بگیری و بتوانی خوب بجنگی، ولی عشق و وفا و صفا می‌گوید: برادرت و نور دیدگان برادرت تشنه‌اند، چگونه تو آب بنوشی و آنها تشنه باشند؟

آنحضرت با همان یک دست حمله بر دشمن کرد، بسیاری از شجاعان دشمن را بر خاک هلاکت افکند. در این بحران، حکیم بن طفیل از کمین نخل‌های بیرون جهید و ضربتی بر دست چپ آنحضرت وارد ساخت، و دستش را از بند (مچ) قطع کرد (فقطعه یده من الزند).

آنحضرت مشک را به دندان گرفت و همت می‌کرد تا مشک را به خیمه‌ها برساند که ناگاه تیری بر مشک آب آمد و آب آن ریخت، و تیر دیگری بر سینه‌اش رسید و از اسب بر زمین افتاد.

ابی مخنف می‌نویسد: وقتی که دست‌های عباس علیه السلام جدا شد، در حالی که از دو طرف دستش قطرات خون می‌ریخت به دشمن حمله کرد تا اینکه ظالمی با گرز آهنین بر سر مبارکش زد و آن را شکافت، آن هنگام آن مظلوم به زمین افتاد و در خون خود غوطه‌ور گردید و صدا زد:

«#یا اخی یا حسین علیک منی السلام»: «#ای برادرم حسین خدا حافظ»
و طبق روایت مشهور، صدا زد:
«#یا ایاه ادرك اخاك»: «#ای برادر، برادرت را دریاب».

امام حسین علیه السلام مانند شهاب ثاقب به بالین عباس شتافت او را غرق در خون دید که پیکرش پر از تیر شده و دستهایش از بدن جدا گشته و چشم‌هایش تیر خورده‌اند.

«#فوقف علیه منحنیا و جلس عند راسه بیکی حتی فاضت نفسه».
«#با کمر خمیده به عباس نگریست و سپس در بالین او نشست و گریه کرد تا عباس به شهادت رسید».

نیز نقل شده: با صدای بلند گریه کرد و فرمود:
«الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي». «
«اکنون پشتم شکست، و رشته تدبیر و چاره‌ام از هم پاشید، و دشمن بر من چیره شد و شماتت کرد». «
ای اهل حرم میر و علمدار نیامد سقای حسین سید و سالار نیامد